

دیروز عصر وقتی در مزرعه بودیم، اتفاق عجیبی افتاد!
یک عقاب را دیدم که با سرعت به زمین نزدیک می شد.
عقاب به سمت یک بز حمله کرد.
بز سعی کرد تا از خودش دفاع کند.
بز با عجله به سمت سوراخی دوید.
عقاب بز را تعقیب کرد.
بز در سوراخ مخفی شد و بیرون نیامد.
عقاب شروع به بال زدن کرد.
بعد از مدتی عقاب بال هایش را جمع کرد و نزدیک سوراخ نشست.
بز نیز در سوراخ ماند.
نیم ساعت بعد عقاب به آسمان پر کشید و رفت.
من به طرف سوراخ دویدم و به بز گمک کردم تا بیرون بیاید.
بز به طرف من آمد و من آن بز شجاع را بغل کردم.
به او گمی علف دادم تا بخورد.
بعد با آن بز شجاع یک عکس یادگاری گرفتم.